

تحلیل تطبیقی بنمایه‌های اشعار ویلیام بلیک و محمد تقی بهار (با رویکرد به مکتب آمریکایی)

شهناز قاسمی، حجت‌اله غمنیری*

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

سال نوزدهم، شماره هشتم، آبان ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۶، صص ۹۵-۱۱۴

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.19.8307>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تحقیق و تتبعات یکی دو دهه اخیر در ایران است که بطور مشخص به بررسی درونمایه آثار فرهنگی و ادبی صاحبان ذوق و اندیشه از زبان و ملتهای مختلف میپردازد. در این زمینه جستار حاضر با جستجو در سروده‌های ویلیام بلیک (۱۷۵۷ - ۱۸۲۷ م) و محمد تقی بهار (۱۲۶۵ - ۱۳۳۰)، بنمایه‌های فکری این دو ادیب و سخنور بریتانیایی و ایرانی را با یکدیگر مقایسه کرده و از این طریق مشترکات محتوایی سخنان آنان را به رؤیت خواننده رسانده و برگی دیگر به همپوشانیهای فرهنگی - ادبی بین شرق و غرب افزوده است.

روش تحقیق: روش مطالعه در موضوع یاد شده توصیفی - تحلیلی بوده و از منابع کتابخانه‌ای برای پاسخ به پرسش تحقیق و رسیدن به اهداف پژوهش بهره‌مند شده‌ایم.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان میدهد: مطالعه تطبیقی بین اشعار ویلیام بلیک و محمد تقی بهار (بر پایه مکتب آمریکایی) قابل انجام بوده و از این منظر به نکات مشترک قابل اعتنائی میتوان دست پیدا کرد به طوری که، با وجود نزدیک به یک قرن فاصله زمانی میان آن دو، تقریباً آنچه را بلیک در سروده‌های گونه‌گون خود مورد توجه قرار داده، دغدغه بهار نیز بوده و از این حیث آرمانهای هر دو بسیار نزدیک به یکدیگر رخ نموده است.

نتیجه‌گیری: شاخصترین بن‌مایه مشترک میان ویلیام بلیک و محمد تقی بهار، میهن دوستی و گرایشهای ملی است. با این حال، مفهوم ملیت در نظر آن دو از نوع تعصبات احساسی و سیاسی محض (و به اصطلاح شوونیستی) نبوده بلکه مراد از آن «ملیت آرمانی» است، یعنی آنچه ملت را با اخلاق و عواطف بشری پیوند میدهد و با دیگر جوامع همدل و همسو میگرداند. از همین رو، در سروده‌های هر دو شاعر نقدهای تند و بیمحابایی نسبت به نهاد قدرت (دولت و مذهب) دیده میشود. ویژگی مشترک دیگر این دو ادیب و سخنور، همسویی نگاه فلسفی آنان است به گونه‌ای که جهان هستی را مجموعه‌ای از تضاد و تناقض میبینند که به تقارن و یکپارچگی منتهی شده است.

تاریخ دریافت: ۰۱ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ داوری: ۰۲ تیر ۱۴۰۵

تاریخ اصلاح: ۱۷ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۰۱ شهریور ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:

ادبیات تطبیقی، مکتب آمریکا، بنمایه‌های فکری، شعر، ویلیام بلیک، محمد تقی بهار

* نویسنده مسئول:

✉ hajatolah.ghmoniri@iaui.ac.ir

☎ (+۹۸ ۲۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Comparative Analysis of the Themes of William Blake and Mohammad Taghi Bahar's Poems (With an Approach to the American School)

Sh. Ghasemi, H. Gh Monieri*

Department of Persian Language and Literature, Bo.C., Islamic Azad University, Borujerd, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 22 May 2026

Reviewed: 23 June 2026

Revised: 08 July 2026

Accepted:

KEYWORDS

Comparative literature, American school, intellectual foundations, poetry, William Blake, Mohammad Taghi Bahar

*Corresponding Author

✉ hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir

☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Comparative literature is a branch of research and investigation in the last one or two decades in Iran that specifically examines the themes of cultural and literary works of intellectuals and thinkers from different languages and nations. In this context, we decided to compare the intellectual themes of these two British and Iranian writers and orators by studying the poems of William Blake (1757-1827 AD) and Mohammad Taghi Bahar (1265-1330 AD), and in this way, we will bring the common content of their poems to the reader's attention and add another page to the book of the cultural-literary alliance between the East and the West.

METHODOLOGY: The study method in the mentioned subject is descriptive-analytical and we have benefited from library resources to answer the research question and achieve the research goals.

FINDINGS: The findings show that a comparative study between the poems of William Blake and Mohammad Taghi Bahar (based on the American school) can be conducted and from this perspective, significant common points can be reached, so that, despite the nearly one century gap between the two, almost what Blake considered in his various poems was also Bahar's concern, and in this respect, the ideals of both appeared very close to each other.

CONCLUSION: The most prominent common theme between William Blake and Mohammad Taghi Bahar is patriotism and national tendencies. However, the concept of nationality in their view was not purely emotional and political (and so-called chauvinistic) prejudices, but rather it meant "ideal nationality", that is, what connects the nation with human morality and emotions and makes it sympathetic and aligned with other societies. Therefore, in the poems of both poets, harsh and unbiased criticisms of the institution of power (state and religion) can be seen. Another common feature of these two writers and orators is the alignment of their philosophical views, in such a way that they see the universe as a set of contradictions and contradictions that have led to symmetry and unity.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.19.8307>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 15	 0	 0

مقدمه

محمدتقی بهار، متخلص به ملک‌الشعرا، (۱۲۶۵-۱۳۳۰ ش) پژوهشگر، استاد دانشگاه، شاعر، سیاستمدار، روزنامه‌نگار، وزیر و نماینده مجلس وقت، فرزند محمدکاظم صبوری، ملک‌الشعراي آستان قدس رضوی بود که پس از مرگ پدر - به جهت قریحه سرشار و هنرورانه وی - این عنوان بدو رسید. شفیعی کدکنی درباره او میگوید: «بهار یکی از پرفروغترین شعله‌های قصیده‌سرایی در تاریخ ادبی ماست و بی‌هیچ گمان از قرن ششم هجری قمری [بدین سوی، چکامه‌سرایی به عظمت او نداشته‌ایم]» (۱۳۹۰: ۳۸۷). «عناصر صوری و معنوی شعر در قصیده‌های بهار به بهترین شکل جلوه‌گر شده‌اند. جوشش عاطفی و هیجانهایی روحی او در بسیاری از قصایدش کم نظیراند و از نظر تخیل و دقت اندیشه بسیار مناسب و بجا هستند» (همان: ۳۹۱).

از آن سو، ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷ م) شاعر بریتانیایی یکی از پیشگامان شعر رومانتیک اجتماعی در قرنهای هجدهم و نوزدهم است که همراه با ویلیام وردز ورث و تنی چند فریاد آزادیخواهی، عدالت و معنویت را در جامعه خود سر داده و نه تنها انگلستان روزگار خویش بلکه دیگر هنرمندان و سخنوران جوامع دیگر - غرب و شرق - را از آثار قلم خود متأثر کرده و با آرمانهای نوعدوستانه، همراه و همسو گردانیده است. بلیک در دورانی زندگی میکرد که با تغییرات سیاسی بزرگی از جمله انقلابهای آمریکا و فرانسه و ظهور امپراتوری بریتانیا همراه بود و سرسختانه با استبداد، قدرت نهادی، جنگ و ستم مخالف بود. از نظر بلیک، «ملت انگلیس» صرفاً یک واحد سیاسی محدود به مرزها نبود، بلکه موجودیتی معنوی بود که دچار فساد اخلاقی شده و از این رو نیازمند بازسازی است. دغدغه او نسبت به انگلستان، نه بر پایه میهن‌پرستی کورکورانه، بلکه برخاسته از آرزوی او برای تبدیل این کشور به جامعه‌ای عادلانه‌تر، بصیرتر و انسانیت‌ر بود.

این عقیده به وضوح در اسطوره‌شناختی بلیک، به‌ویژه از طریق چهره «آلبیون» که نماینده بریتانیا و حتی بشریت به طور کلی است، نمود پیدا میکند. بلیک در اثری با نام «اورشلیم: تجلی آلبیون غول‌آسا»، سرنوشت ملت را با زوال معنوی و امید به رستگاری پیوند میدهد. شعر معروف او، «آیا آن پاهای دوران باستان» (که به عنوان مقدمه‌ای بر کتاب «میلتن» نوشته شده) نیز بازتاب‌دهنده همین بینش است. اگرچه این شعر، بعدها از طریق سرود «اورشلیم» با هویت ملی انگلیسی گره خورد، اما هدف بلیک ستایش ناسیونالیسم سیاسی نبود، بلکه فراخوانی برای ساختن انگلستانی مقدس و رهایی‌یافته بود. به همین ترتیب، شعرهایی مانند «لندن» در مجموعه «ترانه‌های تجربه»، نشان‌دهنده نقد تند او نسبت به «رنج»، «بی‌عدالتی» و «استثمار» در درون جامعه انگلستان است. از همین رو، اشعار بلیک به واسطه توجه و تمرکز بر هویت و سرنوشت انگلستان با ناسیونالیسم پیوند دارند، اما پیام عمیق‌تر او «غرور ملی» نیست؛ بلکه «نقد اخلاقی و تحول معنوی» است.

بهترین انتخاب برای این موضوع، شعر بسیار مشهور او از مقدمه کتاب «میلتن» است که در میان مردم به نام «اورشلیم» (Jerusalem) شناخته میشود. این شعر دقیقاً نگاهی را که در سطور قبل درباره «بازسازی معنوی انگلستان» اشاره کردیم، در خود بازتاب میدهد. و بالاخره در خصوص بلیک و باورهای ناسیونالیستی وی میتوان گفت که او را باید یک «میهن‌پرست نبوی» (Prophetic Patriot) دانست، نه یک ناسیونالیست سیاسی. او عاشق انگلستان بود، اما از واقعیت انگلستان زمان خود بیزار بود. با توجه به شرح مختصری که درباره محمدتقی بهار و ویلیام بلیک گفته آمد، آنچه ضرورت، اهمیت و چیستی و چگونگی پژوهش حاضر را در خصوص سروده‌های این دو ادیب بریتانیایی و ایرانی - با وجود نزدیک به یکصد سال فاصله زمانی از یکدیگر - ایجاب میکند، میتوان اینگونه بیان داشت:

بیان مسأله

ادبیات تطبیقی در نیمه دوم قرن بیستم از بررسی و تحلیل روابط متقابل رشته‌های علوم انسانی و هنر در زبان‌ها و جوامع مختلف پا به عرصه نهاد و به تدریج به مطالعات ادبی سوق پیدا کرد و در ضمن زمینه مناسبی شد برای ایجاد فهم مشترک ملت‌ها از یکدیگر و گسترش روابط فرهنگی. در معنی و مفهوم ادبیات تطبیقی گفته‌اند: «ادبیات تطبیقی مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری است که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوتی هستند» (شورل، ۱۳۸۹: ۲۵).

در ایران نیز مطالعات تطبیقی به عنوان یکی از شاخه‌های مطالعات و تتبعات علمی با سرآمدانی از محققان و پژوهشگران معاصر مانند: ذبیح‌اله صفا، سعید نفیسی، عبدالحسین زرینکوب، محمدرضا شفیعی کدکنی و چند تن دیگر در حوزه فرهنگ و ادبیات رخ نمود و در یکی دو دهه اخیر در حوزه مطالعات فرهنگی، اجتماعی، جامعه‌شناختی و ادبی در - قالب مقاله و کتاب - جای باز کرده است. و بالاخره درباره شیوه‌های مختلف در حوزه مطالعات ادبیات تطبیقی باید دانست: با دو شیوه یا دو مکتب به تحقیق و پژوهش آثار فرهنگی - ادبی در این حوزه مبادرت می‌کنند: مکتب فرانسوی و مکتب آمریکایی. «مکتب آمریکایی بدون توجه به تقارن یا قرابت تاریخی آثار و بدون این که مبادله‌ای میان این آثار - به طور مستقیم - صورت گرفته باشد به تطبیق می‌پردازد، حال آنکه این تقارن و تأثیر یا تأثر مستقیم در مکتب فرانسوی بایستی قابل اثبات و استناد باشد؛ برای همین مکتب آمریکایی از آزادی عمل و نیز محبوبیت بیش‌تری برخوردار است» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۴).

بر پایه آنچه گفته شد، بر آن شدیم تا درونمایه سروده‌های دو شاعر و ادیب بریتانیایی یعنی: ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷ م) و نیز محمدتقی بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ هـ ش) را مقایسه کرده و بخشی از جنبه‌های سبک‌شناسانه آنان را که در «سطح فکر» (philosophical level) خلاصه می‌شود، را از دیگر جنبه‌های آن یعنی: سطح زبان و تخیل (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۵۳)، جدا کرده و تنها از همین زاویه (درونمایه) مشترکات احساسی و اندیشگی آن دو را در ذیل عنوانهایی مثل: آرمانشهر میهن، نقد نهادهای قدرت (ملی و مذهبی)، دیدگاه فلسفی درباره جهان و مانند آن را به تحلیل بپردازیم.

اهمیت و ضرورت تحقیق

با توجه به اینکه پژوهش حاضر در حوزه ادبیات تطبیقی است، و هدف از این نوع تحقیق و تتبعات واریسی مشترکات فرهنگی و ادبی میان اهل اندیشه و ادب می‌باشد، مقایسه درونمایگی سروده‌های ویلیام بلیک و محمدتقی بهار میتواند وجوه مشترک - و احیاناً متمایز - هر دو سخنور را پردازش کرده و از این منظر پل ارتباط ادبی و فرهنگی میان دو ملت، به ویژه طبقه نخبگان و فرزندان، را کوتاه‌تر گرداند.

جنبه جدید و نوآوری تحقیق

با توجه به اینکه در خصوص مقایسه درونمایه فکری - ادبی ویلیام بلیک (از انگلستان) و محمدتقی بهار (از ایران) - پژوهشی صورت نپذیرفته است، تحلیل و تحقیق حاضر می‌تواند خلاء موجود را پر کرده و دیدگاه‌های ملی و آرمانی این دو ادیب برجسته شرق و غرب را در معرض نگاه خواننده - از حیث مشابهت‌های درونمایگی - قرار دهد.

هدف

با توجه به آنچه در سطور بالا گفته آمد، هدف از این پژوهش مقایسه افکار و احساسات دو ادیب و سخنور سیاستمدار یعنی ویلیام بلیک و محمدتقی بهار بوده تا از این مسیر مشترکات محتوایی آن دو را با رویکرد مکتب

آمریکا در ادبیات تطبیقی (با وجود نزدیک به یکصد سال فاصله زمانی از یکدیگر) احصا کرده و گامی ارزشمند در جهت تقریب افکار غرب و شرق در موضوعات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مانند آنها بردارد.

پرسش تحقیق

پرسش محوری تحقیق بر این نکته استوار است که: ویژگیهای مشترک ادبی و درونمایگی میان ویلیام بلیک (شاعر بریتانیایی قرن هجده و نوزده میلادی) و محمدتقی بهار (شاعر عصر حاضر در ایران) را چه مواردی تشکیل داده و از چه منظرهایی این دو ادیب و سخنور بنام و صاحب سبک قابل مقایسه و تطبیق با یکدیگراند؟

پیشینه تحقیق

در خصوص مقایسه اشعار ویلیام بلیک و محمدتقی بهار تا کنون تحقیق و تتبعی به نظر نگارندگان نرسید اما تحقیقات زیر نشان میدهد که شعر و هنر بلیک از جهاتی با شاعران و سخنوران معاصر ایران قابل مقایسه و تطبیق است - از آنجا که این مقایسه در خصوص بلیک و بهار - با وجود مشابهتهای فراوان دیدگاه‌های ملی و آرمانی در میان آنان - به قلم درنیامده بود، جستار حاضر میتواند گامی دیگر در جهت پیشبرد تتبعات تطبیقی در جامعه ادبی امروز ایران به شمار آید:

- کریمی راد، نادر و همکاران، (۱۴۰۲)، التزام به ارزشهای اخلاقی در مکتب رمانتیسم (با نگاهی به اشعار فریدون مشیری و ویلیام بلیک)، نشریه اخلاق در علوم و فناوری، دوره ۱۸، شماره ۲.
- رضوانیان، قدسیه؛ هدایت نژاد، فاطمه، (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی مولفه‌های رمانتیک در شعر سهراب سپهری و ویلیام بلیک نشریه ادبیات تطبیقی، شماره ۱۳.
- خادم، مریم، (۱۳۹۰)، رمانتیسم از انگلیس تا ایران نگاهی به جلوه‌های مکتب رمانتیسم در شعر ویلیام بلیک و پروین اعتصامی، نشریه پژوهشنامه فرهنگ و ادب، شماره ۱۲.
- کریمی راد، نادر و همکاران، (۱۴۰۱)، رمانتیسم در شعر ویلیام بلیک و نادر نادریور، مجله زبان و ادبیات فارسی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا)، شماره ۲۹ صص ۱۰۷ - ۱۳۱.

بحث و بررسی

ویلیام بلیک، و دیدگاه‌های ملی، آرمانی و فلسفی وی:

- آرمانشهر صلح و معنویت (میهن = اورشلیم)

در قطعه زیر که در واقع «مقدمه» کتاب میلتون است، بلیک به جای ستایش انگلستان موجود، از «آسیابهای سیاه شیطانی» (یعنی: کارخانه‌های صنعتی و استثمارگر عصر انقلاب صنعتی) انتقاد میکند و خواستار ساختن «اورشلیم» (نماد آرمانشهر صلح و معنویت) در سرزمین انگلستان میشود.

And did those feet in ancient time

And did those feet in ancient time

Walk upon England's mountains green?

And was the holy Lamb of God

On England's pleasant pastures seen?

And did the countenance divine

Shine forth upon our clouded hills?

And was Jerusalem builded here

Among these dark Satanic Mills?
Bring me my bow of burning gold!
Bring me my arrows of desire!
Bring me my spear: O clouds unfold!
Bring me my chariot of fire!
I will not cease from mental fight,
Nor shall my sword sleep in my hand,
Till we have built Jerusalem
In England's green and pleasant land. (Blake, 1993)

آیا آن پاها در عهد باستان،
بر کوه‌های سبز انگلستان گام نهادند؟
و آیا برهٔ مقدس خداوند،
در چراگاه‌های دلپذیر انگلستان دیده شد؟
آیا سیمای الهی،
بر تپه‌های مه‌آلود ما درخشید؟
و آیا «اورشلیم» در اینجا بنا شد،
در میان این آسیاب‌های سیاه شیطانی؟
کمان طلای سوزانم را برایم بیاورید!
تیرهای آرزویم را برایم بیاورید!
نیزه‌ام را برایم بیاورید: ای ابرها کنار روید!
ارابهٔ آتشینم را برایم بیاورید!
من از نبرد ذهنی (عقلی) دست نخواهم کشید،
و شمشیرم در دستم نخواهد خفت،
تا زمانی که «اورشلیم» را بنا کنیم،
در سرزمین سبز و دلپذیر انگلستان.

نقد ساختار ملی و مذهبی جامعه

شعر زیر، نیز، یکی دیگر از نقدهای تند بلیک به ساختار ملی و مذهبی انگلستان اواخر قرن هجده و اوایل نوزده است. بلیک نشان می‌دهد که چگونه نهادهای قدرت (پادشاه و کلیسا) با توجیهات مذهبی، استثمار کودکان (فرستادن آنها به کارهای خطرناکی مثل دودکش‌پاک‌کنی) را عادی جلوه می‌دهند. عبارت پایانی شعر: «کسانی که از تیره‌روزی ما، بهشتی می‌سازند»، مستقیماً به نقد سیستم حاکم اشاره دارد؛ سیستمی که ادعای خیرخواهی و پارسایی دارد، اما در واقعیت، «بهشت» خود را بر روی ویرانه‌های زندگی طبقات فرودست بنا کرده است. همچنان که پیداست این نگاه، کاملاً با مفهوم «ناسیونالیسم آرمانی» که در پاسخهای قبل دربارهٔ شعر «اورشلیم» گفتیم، در تضاد است.

The Chimney Sweeper

A little black thing among the snow,

Crying "weep! weep!" in notes of woe!
"Where are thy father & mother? say?"
"They are both gone up to the church to pray.
"Because I was happy upon the heath,
And smil'd among the winter's snow:
They clothed me in the clothes of death,
And taught me to sing the notes of woe.
"And because I am happy, & dance & sing,
They think they have done me no injury:
and are gone to praise God & his Priest & King
Who make up a heaven of our misery." (Blake, 1794)

موجودی کوچک و سیاه در میان برف،
فریاد می‌زند «ویپ! ویپ!» [دودکش! دودکش! با ناله‌های اندوه!
«پدر و مادرت کجا هستند؟ بگو!»
«آنها هر دو به کلیسا رفته‌اند تا دعا کنند.
چون من در دشت شاد بودم،
و میان برفهای زمستان لبخند می‌زدم:
آنها مرا در لباسهای مرگ پوشانند،
و آموختند که نغمه‌های اندوه را بخوانم.
و چون من شادم، و میرقصم و آواز می‌خوانم،
گمان می‌کنند که هیچ آسیبی به من نرسانده‌اند:
و رفته‌اند تا خدا و کشیش و پادشاهش را بستانند،
آنان که از تیره‌روزی ما، بهشتی برای خود می‌سازند.»

«پنجشنبه مقدس» (Holy Thursday)، نمونه‌ای دیگر از دیدگاه بلیک است که در استمرار و تأکید نمونه پیش بدان می‌پردازیم. این شعر، روی دیگر سکه «ناسیونالیسم» است؛ بلیک در اینجا به ریاکاری ملی و مذهبی انگلستان حمله می‌کند که چگونه در کشوری ثروتمند و حاصل‌خیز، کودکان در فقر و فلاکت به سر می‌برند. در این شعر، بلیک به مفهوم «ثروتمند و حاصل‌خیز» بودن یک ملت اشاره می‌کند، اما بلافاصله با نشان دادن فقر کودکان، این شکوه ملی را زیر سؤال می‌برد. از نظر او، کشوری که ادعای «مقدس بودن» دارد و در عین حال اجازه می‌دهد کودکان در فقر دست‌وپای بزنند، دچار تناقض اخلاقی است. او فریاد می‌زند که «این سرزمینی‌ست آکنده از فقر!» و این کاملاً در تضاد با تصویری است که مبلغان ناسیونالیسم از «انگلستان سبز و دلپذیر» می‌ساختند. بلیک معتقد است وقتی جامعه‌ای چنین شکافی دارد، «زمستانی ابدی» بر آن حاکم است، فارغ از اینکه چقدر ادعای قدرت جهانی داشته باشد.

Holy Thursday

Is this a holy thing to see,
In a rich and fruitful land,
Babes reduc'd to misery,
Fed with cold and usurous hand?
Is that trembling cry a song?
Can it be a song of joy?
And so many children poor?
It is a land of poverty!
And their sun does never shine,
And their fields are bleak & bare,
And their ways are fill'd with thorns:
It is eternal winter there.
For where-e'er the sun does shine,
And where-e'er the rain does fall:
Babe can never hunger there,
Nor poverty the mind appall. (Blake, 1794)

آیا دیدن این منظره مقدس است،
در سرزمینی ثروتمند و حاصل‌خیز،
کودکانی که به فلاکت تنزل یافته‌اند،
و با دستی سرد و رباخوار (ستمگر) تغذیه می‌شوند؟
آیا آن گریه لرزان، یک آواز است؟
آیا می‌تواند آوازی از سر شادی باشد؟
و این همه کودک فقیر؟
این سرزمینی ست آکنده از فقر!
و خورشید آن‌ها هرگز نمی‌تابد،
و کشتزارهایشان بی‌حاصل و عریان است،
و راه‌هایشان پوشیده از خار است:
آنجا زمستانی ابدی حکم‌فرماست.
زیرا هر کجا که خورشید بتابد،
و هر کجا که باران ببارد:
کودکی هرگز نباید در آنجا گرسنگی بکشد،
و فقر نباید روح و جان را به هراس افکند.

برای تکمیل نگاه انتقادی بلیک به نهادهای قدرت و ساختارهای اجتماعی که آزادی روح انسان را محدود می‌کنند، شعر «باغ عشق» (The Garden of Love) انتخابی دیگر است. این شعر به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه

نهادهای مذهبی و اخلاقی زمانه بلیک (که بازوی اجرایی نظام حاکم بودند)، فضای باز و آزاد «معصومیت» را به فضای بسته «گناه» و «ترس» تبدیل کردند. در این شعر، بلیک «باغ» (= طبیعت، آزادی کودکان و خلاقیت) را با «کلیسای کوچک» (= نهادهای سرکوبگر و قواعد خشک) در تقابل قرار می‌دهد. وقتی او می‌گوید بر در کلیسا نوشته شده «تو نباید»، به همان «زنجیرهای ساخته ذهن» اشاره دارد که در شعر «لندن» از آن سخن گفت. بلیک معتقد بود ملیت انگلیسی عصر او، با جایگزین کردن «قواعد منع‌کننده» به جای «خلاقیت و عشق»، روح ملت را کشته است. به همین دلیل است که باغ او پر از «گور» شده است؛ چون وقتی آزادی انسان در بند قوانین خشک بیفتد، زندگی و شور و نشاط ملی از میان میرود.

The Garden of Love

I went to the Garden of Love,
And saw what I never had seen:
A Chapel was built in the midst,
Where I used to play on the green.
And the gates of this Chapel were shut,
And "Thou shalt not" writ over the door;
So I turn'd to the Garden of Love,
That so many sweet flowers bore,
And I saw it was filled with graves,
And tomb-stones where flowers should be:
And Priests in black gowns, were walking their rounds,
And binding with briars, my joys & desires. (Blake, 1794)

باغ عشق

به «باغ عشق» رفتم،
و چیزی دیدم که هرگز ندیده بودم:
کلیسای کوچکی میان آن بنا شده بود،
در جایی که من پیش‌تر بر سبزه‌زارش بازی می‌کردم.
و دروازه‌های این کلیسا بسته بود،
و بر سردرش نوشته بود: «تو نباید...»
پس رو گرداندم به سوی «باغ عشق»،
که زمانی گل‌های شیرین بسیار داشت،
و دیدم که پر از گورهاست،
و سنگ قبرهایی که جای گل‌ها را گرفته‌اند:
و کشیشانی در ردای سیاه، که گشت می‌زدند،
و با بوته‌های خار، شادی‌ها و آرزوهایم را به بند میکشیدند.

بلیک در سروده‌های «کودکان از دست رفته»، «ناله کودک»، «رفتگر بخاری» و... همچنان، همدستی ارباب قدرت و مذهب در روزگار خویش را در به استثمار کشاندن اقشار ضعیف و بی‌پشت و پناهی چون زنان و کودکان به تصویر کشیده و با بیان این که در خدمت خدا، کشیش و شاه بودن نمی‌تواند توجیه‌گر رفتار غیرانسانی آنان در جامعه باشد.

رفتگر بخاری

چیزی کوچک و سیاه لابه‌لای برف
با صدای لرزان حق‌حق می‌گرید!
«پدرت و مادرت کجایند؟ بگو؟»
«آن دو برای عبادت به کلیسا رفتند.
«چرا که من در بوته‌زار شادمان بودم
«و لابه‌لای برف زمستانی خنده سر میدادم
«آن دو مرا با لباسهای مرگ آراستند
و یادم دادند با صدای اندوهگین آواز بخوانم.
«و بدین‌رو که شادمانم و می‌رقصم و آواز می‌خوانم
«آن دو بر آن‌اند آسیبی به من نرسانند،
«و به ستایش خدا و کشیش و شاه رفته‌اند
«و به ستایش آن که ملکوت فلاکت ما را آفرید (بلیک، ۱۴۰۲: ۴۰ و ۴۱).

– جهان بینی شاعر درباره نظام خلقت

و بالاخره در شعر «ببر» (The Tyger)، با دیدگاه فلسفی بلیک نسبت به جهان هستی روبرو هستیم. این شعر بیانگر همان نگاهی است که در شرق از زبان برخی عارفان سخنور یا سخنوران عارف (در خصوص چیستی و چگونگی نظام هستی و اینکه آیا این نظام با «اما» و «اگر»هایی همراه است یا خیر؟) مطرح شده است. با این توضیح که در حالی که او در شعرهای سیاسی‌اش (مثل لندن) از «زنجیرهای ذهنی» که توسط حکومتها ساخته شده انتقاد میکند، در اینجا به «زنجیر» در مفهومی کیهانی و وجودی مینگرد. بلیک با طرح این پرسش که «آیا آن کس که بره را ساخت، تو را نیز ساخت؟»، پارادوکس بزرگ آفرینش را به طرح مینشیند و این «تفاوت هراس‌انگیز» را به «تقارن» تبدیل مینماید. این نوع تفکر نشان میدهد که بلیک، برخلاف دیگر فیلسوفان هم‌روزگار خویش که دنیا را به سیاه و سفید (خودی و دشمن) تقسیم میکردند، به دنبال درک پیچیدگیهای وجود انسان و جهان، و حل و فصل آنها با درک عاشقانه از نظام هستی بوده است.

The Tyger

Tyger! Tyger! burning bright
In the forests of the night,
What immortal hand or eye
Could frame thy fearful symmetry?

In what distant deeps or skies
Burnt the fire of thine eyes?
On what wings dare he aspire?
What the hand, dare seize the fire?
And what shoulder, & what art,
Could twist the sinews of thy heart?
And when thy heart began to beat,
What dread hand? & what dread feet?
What the hammer? what the chain?
In what furnace was thy brain?
What the anvil? what dread grasp
Dare clasp its deadly terrors clasp?
When the stars threw down their spears,
And water'd heaven with their tears,
Did he smile his work to see?
Did he who made the Lamb make thee?
Tyger! Tyger! burning bright
In the forests of the night,
What immortal hand or eye
Dare frame thy fearful symmetry? (Blake, 1794)

ببر:

ببر، ای ببر! که چون شعله میسوزی
در جنگلهای شب،
کدام دست یا چشم فناپذیر
توانست این تقارن هراس‌انگیزت را بیافریند؟
در کدامین اعماق یا آسمانهای دوردست،
آتش چشمانت سوخت؟
با کدامین بال‌ها جرأت کرد که اوج گیرد؟
و کدامین دست، جرأت کرد که آتش را تصاحب کند؟
و کدام شانه و کدام هنر،
توانست تارهای قلبت را در هم بتابد؟
و آن‌گاه که قلبت شروع به تپیدن کرد،
کدام دست مخوف؟ و کدام پای مخوف؟
چکش چیست؟ زنجیر چیست؟
مغزت در کدام کوره شکل گرفت؟
سندان چیست؟ کدام چنگ مخوف
جرأت کرد ترسهای مرگبارش را در آغوش گیرد؟
هنگامی که ستارگان نیزه‌هایشان را افکندند،

و آسمان را با اشکهایشان آبیاری کردند،
آیا او (خالق) از دیدن کار خود لبخند زد؟
آیا آن که «بره» را آفرید، تو را نیز ساخت؟
ببر، ای ببر! که چون شعله میسوزی
در جنگلهای شب،
کدام دست یا چشم فناپذیر
جرات میکند این تقارن هراس‌انگیزت را بیافریند؟

محمدتقی بهار و دیدگاه‌های ملی، آرمانی و فلسفی / عرفانی وی:

– وطن و احیای مفاخر پیشینیان (ملی و مذهبی)

از این سو، اشعار محمدتقی بهار، نیز، آینه‌ای صاف و روشن در بازنمایی گرایش میهن‌دوستی و وطن‌پرستی اوست، بطوری که خواننده با مطالعه سروده‌های وطنی شاعر گمان می‌کند که او با «خانواده» حقیقی خود در حال گفت‌وگوست و همچون پدری که نگران خانه، زن و فرزندان است، نگرانی و مراقبت خود را با دلی خونین و آهی جگرسوز برملا میکند.

در این میان آنچه دلواپسی و نگرانی شاعر را تشدید میکند، آن است که او دیگر نخبگان جامعه را – آنچنان که وی میبیند و احساس میکند – نسبت به خطر دشمنان در کمین نشسته برای چپاول منابع ثروت و مکتب این مرز و بوم بی‌تفاوت و یا در خواب غفلت میبیند:

ای خطۀ ایران مهین، ای وطن من	ای گشته به مهر تو عجین، جان و تن من
ای عاصمۀ دینی آباد که شد باز	آشفته کنارت چو دل پر خزن من
دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست	ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
بس خار مصیبت که خلد دل را بر پای	بی روی تو، ای تازه شکفته چمن من
ای بار خدای من گر بی تو زیم باز	افرشته من گردد چون اهرمن من
تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن	هرگز نشود خالی از دل مخن من
از رنج تو لاغر شده‌ام چونان کز من	تا بر نشود ناله، نبینی بدن من
دردا و دریغا که چنان گشتی بی برگ	کز بافته خویش نداری کفن من
بسیار سخن گفتم در تعزیت تو	آوخ که نگراند کس را سخن من
وان‌گاه نیوشند سخنها مرا خلق	کز خون من آغشته شود پیرهن من

و امروز همی گویم با محنت بسیار

دردا و دریغا وطن من، وطن من

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۳۷ و ۲۳۸)

از آنجا که مهمترین خاستگاه فکری «آرمان شهر» در شعر شاعران مشروطه و ملی‌گرا، ایران باستان و اساطیر مربوط به این سرزمین است، و از آن هنگام تا به امروز در شعر و هنر سخنوران نمود یافته، بهار، نیز، در سروده‌های

بسیاری - ضمن به چالش کشیدن ظلم و فساد طبقه حاکم - به سابقه پر افتخار ملی و حماسه‌های تاریخی کشورش اشاره کرده و در صدد احیای آن مفاخر توسط آزادیخواهان و اندیشه‌وران همروزگار خویش است. در ضمن «آرمانهایی چون: آزادی، عدالت، قانونمندی و ... در شعر بهار برخاسته از ژرفای جان و روان او و نیز برگرفته از مبارزات آزادیخواهان‌اش در جنبش مشروطه از اوان جوانی اوست» (مدیرشانه‌چی، ۱۳۹۶: ۶۰). یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های پند و اندرز ملی - اخلاقی بهار را بایستی در شعری با نام «آیینۀ عبرت» که در سال ۱۲۸۵ (هـ ش) - در قالب ترکیب‌بند - سروده جستجو کرد. بهار در این اثر، که خود به تنهایی تاریخی منظوم، جامع و فشرده از ادوار اساطیری و تاریخی زمامداری در ایران (از کیومرث تا پایان دوره مظفرالدین شاه) است، ضمن معرفی حاکمان ایرانی و ترسیم اشاره‌وار اسباب و عوامل صعود و سقوط آنان، به محمدعلی شاه قاجار (که پس از مرگ مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست) نظر به برخی رفتارهای مستبدانه که - تنها در طول مدت یک سال - از وی سرزده و باعث رنجش و نارضایتی مشروطه خواهان و مردم گردیده، این گونه هشدار می‌دهد:

این همه آثار شاهان خسروا، افسانه نیست

شاه را شاها، گزیر از سیرت شاهانه نیست

خسروی اندر خور هر مست و هر دیوانه نیست

مجلس افروزی ز شمع است، آری از پروانه نیست

اینک اینک کدخدایی جز تو در این خانه نیست

خانه‌ای چون خانه تو خسروا، ویرانه نیست

خیزو از «داد» و «دهش» آباد کن این خانه را

و اندک اندک دور کن از خانهات بیگانه را

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۱۹-۱۴۹)

- آزادی و تمسک به قانون و خرد جمعی

همچنین، با توری در دیگر سروده‌های محمدتقی بهار درمی‌یابیم که این شاعر سیاستمدار معاصر ایرانی - به عنوان یک مشروطه خواه و آزادی‌طلب - راه برون رفت کشور از چنبره استبداد و خودکامگی را فراخوانی «آزادی» از مجرای قانون و تن دادن به «خرد جمعی» دانسته است تا جایی که گاه و بیگاه مستبدی مثل محمدعلیشاه را - نظر به کینه‌توزیهای او با مشروطه خواهان و آزادی طلبان - با تازیانه شعر این گونه مینوازد:

با شه ایران ز «آزادی» سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
 مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست کار ایران با خداست
 شاه مست و شیخ مست و شهنه مست و میر مست مملکت رفته ز دست
 هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا به پاست کار ایران با خداست ...

(همان: ۱۸۳)

در ادامه، بهار شاه را به انتقام آزادیخواهان وعده می‌دهد و می‌گوید: منتظر باش تا: ستارخان از آذربایجان، سپهدار بزرگ از رشت، صمصام از اصفهان و ... سربرافرازند، تا ببینم آنکه سر از احکام حق پیچیده بود، اکنون چه می‌تواند کند؟! در پایان قلم نقد را به سوی «مردمان خفته» گرفته و برای تحریض و تشویق آنها به براندازی استبداد، می‌سراید:

خاک ایران، بوم و برزن، از تمدن خورد خاک جز خراسان خراب
 هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست کار ایران با خداست

(همان: ۱۲۵)

ناگفته نگذاریم که بهار احیای مفاخر ملی و اخلاقی را در گرو رشد فکری و علمی میداند و نه تعصب و جانبداریهای احساسی و کورکورانه:

در ره فرهنگ و آیین وطن غفلت موزر ملک بی‌فرهنگ و بی‌آیین درختی بی بر است
 (همان: ۶۳۹)

باری به گفته شفیع کدکنی: «اگر خواسته باشیم دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار صید کنیم، یکی «وطن» است و دیگری «آزادی» ... بهار به سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته ایران داشت و به علت هیجان و شیفتگی عاطفی که نسبت به گذشته ایران در او بود، بهترین مدیحه‌سرای آزادی و وطن است؛ وطن‌پرستی در حد اعلای آن، نه شوونیزم حاکم در دوره رضاخانی» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۷ و ۳۸).

و بالاخره بهار، در تصنیف مشهور خود یعنی «مرغ سحر»، آزادی را نه تنها برای سرزمین خود، که برای همه مردمان جهان آرزو میکند و به این طریق نشان میدهد که آمال و آرزوهای وی - به نمایندگی از طبقه روشنفکر و آزادیخواه جامعه - فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران را در مینوردد:

مرغ سحر ناله سر کن داغ مرا تازه تر کن
 ز آه شرر بار این قفس را بر شکن و زیر و زبر کن
 بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ نغمه آزادی نوع بشر سرا ...
 (همان، ج ۲: ۵۶۸)

بهار، همچنین، در سروده‌های گونه‌گون، از جمله شعری که به مناسبت جنگ جهانی دوم انشا کرده، سیاستهای استعماری دولت انگلیس را با شدت مینکوهد. با این توضیح که: «بهار در سیاست خارجی، رویه انگلستان را در شرق، بالاحص در ایران، نمی‌پسندید و نفوذ این کشور را مانع اصلاحات میدانست. در جنگ عمومی دوم، وی هجوم قوای بیگانه (در شهریور ۱۳۲۰) به خاک ایران و بی‌رحمیهایی که از آنان نسبت به این کشور و مردمان آن سر زد را، زیر سر انگلستان می‌پنداشت. با این عقیده و ایمان، این «نفرین‌نامه» را در سال ۱۳۲۱ خورشیدی خطاب به انگلستان سرود. و عجب در این جاست که اغلب نفرین‌های او مستجاب شده است» (نک: بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۴۳).

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی چشم پوشی با دل صد پاره از سودان و مصر با کلاه بام خورده با لباس مندرس بگذری از لالی و بیرون شوی از هفتگل چون که یاد آری ز پالایشگاه نفت عراق چون به یاد آری ز آبادان و کشتیهای نفت چون کنی یاد از عراق و ساحل اروندرود در غم خرماستان بصره و کوت و کویت سود نابرده هنوز از پنبه‌زاران عراق حاصل ملک فلسطین را نخورده چون یهود	ز آسیا آواره گردی وز اروپا، پا شوی وز بویر و کاپ، دل بر کنده و دروا شوی کفش پاره، دست خالی، سوی آمریکا شوی وز غم نفتون روان پر شعله نفت آسا شوی دل کنی چون کوره و از دیده خون پالا شوی موج‌زن از شور دل مانده دریا شوی قطره‌زن در موج غم که زیر و گه بالا شوی سینه چاک و بی‌بها چون دانه خرما شوی زیر سنگ آسمان چون جوزق از هم واشوی خوار و سرگردان به هر جا سخره دنیا شوی... (همان: ۶۴۳ و ۶۴۴)
--	---

بهار در بسیاری از جاها - همچنان که در سروده‌های بلیک نیز شاهد بودیم - از مفاخر فرهنگی و ادبی یاد کرده و بازگشت به اندیشه و آرمانهای این بزرگان را که مظهر «داد» و «دین» در اعصار پیش بوده، شرط رسیدن به «هویت اصیل» دانسته و بر این باور است که جز با تمسک به شیوه و منش آنها امکان بازآفرینی و اصلاح جامعه مقدور و میسر نیست. در این میان، اما، شاعر پیش و بیش از هر کس انگشت اشاره به سوی «فردوسی» و منظومه حکیمانه او یعنی «شاهنامه» گرفته است:

آنچه کورش کرد و دارا، و آنچه زردشت مهین تازه گشت از طبع حکمت زای فردوسی به دهر باستانی نامه کافشانندش اندر خاک و گل آفتاب طبع فردوسی به سی و پنج سال نام ایران رفته بود از یاد، تا تازی و ترک شد درفش کاویانی باز بر پا تا کشید جز بدو هرگز کجا در «طابران» پیدا شدی	زنده گشت از همت فردوسی سحر آفرین آنچه کردند آن بزرگان در جهان از داد و دین تازیان در سی صد و پنجاه سال از جهل و کین، تازه از گل برکشیدش چون شکفته یاسمین ترکتازی را برون راندند لاشه از کمین این سوار پارسی رخس فصاحت زیر زین فره‌ای کز خسروان در «خاوران» بودی دفین ... (همان، ج ۲: ۵۷۵)
---	---

و در قصیده دیگر رودکی، فرخی سیستانی، عسجدی و عنصری را یاد کرده و آب و جاه پادشاه وقت، محمود غزنوی، را به واسطه طبع حکمت‌آمیز و نیز حشر و نشر با آنان معرفی میکند.

چار تن در یک زمان جستند در دوران سری
 جاه و آب رودکی شد تازه زین چار اوستاد
 درگه محمود شد زین چار شاعر پر فروغ
 زر فرستادند بهر شاعران بر پشت پیل
 بود کار شاعران در حضرت غزنی به کام
 با چنان حشمت که بودند آن اساتید بزرگ
 بندگان بودند و شاگردان بر استاد طوسی
 پنج نوبت کوفتند از فرّ شعر و شاعری
 فرّخی و عسجدی و زینتی و عنصری
 همچنان کز هفت اختر، گنبد نیلوفری
 اینت خوش بازارگانی، آنت والا مشتری
 زان کجا محمود را بُد شیوه شاعر پروری ...
 مال و نعمت در کنار و فضل و حکمت بر سری،
 زان که بودش بر سخن سنجان دوران، سروری ...
 (همان: ۵۸۰)

با این همه، باید توجه داشت که شاعر ابایی ندارد از اینکه جوامع اروپایی را به رخ هموطنان امروزی نه خود کشیده و آنان را به دنباله روی از پیشرفت و پیشتازیهای آنان در صنعت و فناوری فراخواند.

آخر ای ایرانی! تا به کی نادانی! تا چند سرگردانی
 بر اروپا بنگر / شور و غوغا بنگر / کز مژگان خون رانی
 باری باری بر خود کن نظری
 داد از این در به دری آه از این بیخبری
 عزّت تو جلالت و شجاعتت کو؟

جلال تاریخی و آن بُرش شمشیر تو کو؟
 کورش و دارای مهین خسرو و شاپور گزین
 غرّش و آوای سواران جهانگیر تو کو؟
 نه به دل از گفته زردشت تو را هیچ خبر

نه ز محمد خبر و نی ز علی در تو اثر (همان، ج ۲: ۵۷۶).

در عین حال، شاعر در دام خود تحقیری نیفتاده و عقب ماندگی جامعه ایرانی را قابل جبران دانسته و عقیده آنان که جامعه کنونی را قابل اصلاح نمیدانند نکوهیده و بر این باور است که اندیشمندان و نخبگان همچون طبیبانی حاذق میبایست با القای امید در جامعه، گذشته پر شکوه مردمان این سرزمین را به آنان برگردانند.

ز بس گفتند ایران بیحساب است
 ز بس گفتند این ملت فضولند
 ز بس گفتند ملت جان ندارد
 کنون پرگشته گوش ما از این ساز
 طبیبانی که دانایان رازند
 نگویند این مرض صعب و خطیر است
 نگویند آه ای بیچاره ناخوش
 اگر خون آید از حلقش، بشویند
 بگویندش مباش این قدر مرعوب
 وز این سو، دست بر درمان گشایند
 ز بس گفتند ایرانی خراب است،
 ز بس گفتند این مردم چهولند،
 مریض مملکت درمان ندارد،
 دگر نبود اثر در هیچ آواز
 مریضان را ز درد آگه نسازند
 دریغا کاین مریض از عمر سیر است
 تو امشب مُردخواهی، ساعت شش
 وگر نبضش شود کاهل، نگویند
 مهیا شو که فردا می‌شوی خوب
 ز روی علم درمانش نمایند

چو دردش گوئی و درمان نگوئی یقین میدان تو عزرائیل اوئی ...
(همان، ج ۲: ۲۱۲)

در همراهی و همسویی فکری بهار با بلیک در زمینه نقد مذهب و مدعیان ایمان که خود را مالک‌الرقاب مردم دانسته و دروازه سعادت را جز بر روی خویش و حامیان، بر دیگران بسته‌اند نیز نمونه‌های بسیاری در سروده‌های وی میتوان سراغ گرفت. از آن جمله شعر «جهنم» نمونه‌ای روشن و برجسته است:

ترسم من از جهنم و آتش فشان او	وان مالک عذاب و عمود گران او
آن اژدهای او که دُمش هست صد ذراع	وان آدمی که رفته میان دهان او
آن کرکسی که هست تنش همچو کوه قاف	بر شاخه درخت جحیم آشیان او
آن رود آتشین که در او بگذرد سعیر	و آن مار هشت پا و نهنگ کلان او
آن آتشین درخت کز آتش دمیده است	و آن میوه های چون سر اهریمنان او
وان کاسه شراب حمیمی که هر که خورد	از ناف مشتعل شودش تا زبان او
آن گرز آتشین که فرود آید از هوا	بر مغز شخص عاصی و بر استخوان او
آن چاه ویل در طبقه هفتمین که هست	تابوت دشمنان علی در میان او
آن عقربی که خلق گریزند سوی مار	از زخم نیش پر خطر جان ستان او
جاه می دهد خدا به گنه کار هر دمی	تا هر دمی ازو بستانند جان او
از مو ضعیف تر بود از تیغ تیزتر	آن پل که داده اند به دوزخ نشان او
جز چند تن ز ما علما جمله کاینات	هستند غرق لَجّه آتش فشان او
جز شیعه هر که هست به عالم خداپرست	در دوزخ است روز قیامت مکان او
وز شیعه نیز هر که فکل بست و شیک شد	سوزد به نار، هیکل چون پرنیان او
وان کس که با عمامه سر موی سر گذاشت	مندیل اوست سوی درک ریسمان او
وان کس که شد وکیل و ز مشروطه حرف زد	دوزخ بود به روز جزا پارلمان او
وان کس که روزنامه نویس است و چیز فهم	آتش فتد به دفتر و کلک و بنان او ...

(همان، ج ۲: ۱۹۹ و ۲۰)

و بالاخره، معادل شعر «ببر» از ویلیام بلیک (که در مرحله نخست در برگیرنده نگاه فلسفی وی به جهان هستی بود) را نیز میتوان «گیهان اعظم» نام برد؛ با این شرح و تفضیل که بهار در این قصیده همانند اسلاف خود از سخنوران عارف مسلک، از جمله شیخ محمود شبستری که سروده بود:

جهان چون زلف و خال و خط و ابروست	همه چیزی به جای خویش نیکوست
تجلی گه جمال و گه جلال است	رخ و زلف آن معانی را مثال است
صفات حق تعالی لطف و قهر است	رخ و زلف بتان را زان دو بهر است

(شبستری، ۱۳۶۵: ۹۷)

جهان را «نظام احسن» دانسته و خیر و شر آن را - بر پایه عقیده تجلیات ذات (جمال و جلال) اینگونه به تصویر میکشاند:

با مه نو زهره تابان شد ز چرخ چنبری	چون نگین دانی، جدا از حلقه انگشتی
راست چون نیلوفر بشکفته بر سطح غدیر	سر زدند انجم ز سطح گنبد نیلوفری

گفتی از بُنگه برون جَستند ربّ‌التَّوع‌ها
 برق انجم در فضای تیره گفتی آتشی‌ست
 کهکشان، گفتی همی پیچیده گردون بر میان
 تافته عَقْد پَرَن نزدیک راه کهکشان
 یا یکی آویزه‌ای ز الماس کیش گوهر فروش
 آسمان تا بنگری مُلک‌ست و آفاق‌ست و نفس
 مردم چشم تو زین آفاق و آنفُس بگذرد
 سراسری بر پا نگشته است این بنای باشکوه
 هست گیهان پیکری هشیار و، ذراتِ وی‌اند
 ذره‌ای از پیکر گیهان بود جرم زمین
 جرم غبرا ذره و، ما و تو ذراتِ وی‌ایم
 باز اندر پیکر ما و تو ذراتِ دگر
 بین ذرات وجود ماست از روی حساب
 پیکر گیهان اعظم نیز بی‌شک ذره‌ای‌ست
 این همه صنعتگریها، ای پسر بهر تو نیست
 تو به چشم اندر نیائی پیش ذرات وجود
 نیک بنگر تا چرا پیدا شدند این اختران
 عشق آتش زد نخست اندر نخستین مشعله
 عشق حرکت بود و از حرکت حرارت شد پدید
 ساقی آتشیپاره بُد و آتش به ساغر درفکند
 اختران جَستند اندر این فضای بی‌فروغ
 آن یکی نپتون شد، آن دیگر اورانوس، آن زحل
 و آن مُجره گشت تابان بر کمرگاه سپهر
 ذره ذره گرد شد، پس گونه‌گون تفریق شد

با کمرهای مرصع، با قباهای زری
 پاره پاره جَسته در نیلی پرنده شُشتی
 دیبهی زربفت زیر شَعْرِی خاکستری
 همچو مجموعی گهر پیش بساط گوهری
 گیرد اندر دست و بگمارد به چشم مشتری
 حیف باشد گر برین آفاق و آنفُس ننگری
 خود تو مردم شو کزین آفاق و آنفُس بگذری
 هان و هان تا خود نپنداری مر آن را سراسری
 این همه اختر که بینی بر سپهر چنبری
 با همه زورآزمائی، با همه پهناوری
 کرده یزدان‌مان پدید از راه ذره‌پوری
 هست و، هر یک کرده ذراتِ دگر را پیکری
 فسحتی، کان هست بین ما و مهر خاوری
 زان مهین پیکر که هم جزوی است زین صنعتگری
 چند از این نخوت فروشی، چند از این مستکبری؟
 ای سراسر شوخ چشمی، ای همه خیره سری
 گر بدانستی توانی دعوی نیک اختری
 مشعله زان شعله شد سرگرم آذرگستری
 وان حرارت کرد در کالای گیهان اخگری
 هم در اول دور، سرها خیره ماند از داوری
 همچو آتشیپارگان در دکه آهنگری
 وان دگر بهران و آن یک تیر و آن یک مشتری
 همچو تیغی پر گهر در دست مرد لشکری
 نیز گرد آیند و هم بپراکنند از ساحری

عامل این سحرها عشق‌ست و جز او هیچ نیست

عشق پیدا کن، و گر پیدا نکردی خون‌گری

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۹-۳۶۰)

نتیجه‌گیری

آنچه از پژوهش انجام شده به دست آمد، به اختصار، عبارت از آن است که: سروده‌های محمدتقی بهار (از ایران) با ویلیام بلیک (شاعر بریتانیایی قرن هجدهم و نوزدهم میلادی) از جهات بسیاری قابل مقایسه و تطبیق است. هر دو سخنور بدون آنکه در یک دوره تاریخی زندگی کرده باشند، ملی‌گرایانی آرمانگرا بوده‌اند. با این توضیح که: ملی‌گرایی در اندیشه آنان از مرز ناسیونالیسم احساسی (شوونیزم) فراتر رفته و ملیت جامعه خود را به «آزادی» و

«برابری نژادی» ارتقا داده بودند. همچنین هر دو ادیب سخنور در خصوص استبداد نهاد دولت و مذهب بیانی تند و انتقادی داشته و با پاسداشت گذشتگان خویش (بلیک با بزرگداشت آلبیون و بهار با گرامیداشت اسطوره‌های ایران باستان مثل: کیومرث، سیامک، هوشنگ، تهمورس، جمشید و مانند آنها) و نیز شاعران و سخنورانی چون حکیم فردوسی طوسی خواهان بازگشت دولت و ملت به میراث گرانددر پیشینیان بوده اند. و بالاخره بلیک با تصویر آرمانشهر خود در شعر «اورشلیم» و بهار با ترسیم «آرمانشهر ایران» که ملیت و مذهب را با یکدیگر جمع کرده باشد، خواهان بر پا کردن جامعه‌ای بودند که نه تنها ملت خویش که دیگر ملت‌ها را نیز بتوان در پناه آن آورد و صلح و برادری را جایگزین جنگ و منازعات بی‌پایان نمود. آن دو در نهایت میخواستند جامعه را از طریق «هنر» و «معنویت» نجات دهند و در سایه سار فرهنگ به سعادت برسانند و نه از طریق سیاست و استعمار بر سرزمینهای دیگر.

مشارکت نویسندگان:

این مقاله از رساله دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد استخراج شده است. جناب آقای دکتر حجت‌اله غ منیری استاد راهنمای این رساله و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم شهناز قاسمی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی:

نویسندگان مراتب تشکر و قدردانی خود را از مدیر گروه رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد و مدیر مسئول و اعضای هیأت تحریریه نشریه وزین بهار ادب اعلام مینمایند.

تعارض منافع:

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. در این تحقیق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی رعایت شده و هیچ تخلف و تقلبی در آن صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بر عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Bahar, Mohammad Taghi, (2001). Divan of Poems, edited by: Cheherzad Bahar, second edition (second edition), Tehran: Toos.
- Modirshanechi, Mohsen, (2017). Idealism in Poetry, Realism in Politics, Quarterly of Strategic Research in Politics, Issue 6 (20), pp. 35- 55.
- Shabestari, Sheikh Mahmoud, (1986). Collection of Works, edited by: Samad Movahed, Tehran: Tahouri.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza, (2011). With Light and Mirror, Tehran: Sokhan.
- , (2004). Persian Poetry Periods from Constitutionalism to the Fall of the Monarchy, Tehran: Toos.
- Schurel, Yves, (2009). Comparative Literature, translated by: Tahmourth Sajedi, second edition, Tehran: Amir Kabir.
- Shamisa, Sirous, (1994). Generalities of Stylistics, second edition, Tehran: Ferdows.

- Kafafi, Mohammad Abdolsalam, (2004). *Comparative Literature*, translated by Seyyed Hassan Seyyidi, Mashhad: Be Nashr.
- Blake, William. (1988). London. In D. V. Erdman (Ed.), *The complete poetry and prose of William Blake* (p. 26). Anchor Books.
- (1988), "The Chimney Sweeper." *Songs of Experience*, 1794. *The Complete Poetry and Prose of William Blake*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 23.
- (1794), "The Tyger." *Songs of Experience*. *The Complete Poetry and Prose of William Blake*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, 1988, p. 24.
- (1988), "And did those feet in ancient time." *Milton: A Poem*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 95.
- (1988), "Holy Thursday." *Songs of Experience*, 1794. *The Complete Poetry and Prose of William Blake*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 19.
- (1988), "The Garden of Love." *Songs of Experience*, 1794. *The Complete Poetry and Prose of William Blake*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 26.
- (1402), *Songs of Innocence*, translated by: Mohammad Sadeq Raisi, second edition, Tehran: Solar.

فهرست منابع فارسی

- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۰). دیوان اشعار، به اهتمام: چهرزاد بهار، چاپ دوم (ویرایش دوم)، تهران: توس.
- بلیک، ویلیام، (۱۴۰۲)، ترانه‌های معصومیت، مترجم: محمدصادق رئیسی، چاپ دوم، تهران: سولار.
- مدیرشانه‌چی، محسن، (۱۳۹۶). آرمانگرایی در شعر، واقع‌گرایی در سیاست، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۶ (۲۰)، صص ۳۵-۵۵.
- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۶۵). مجموعه آثار، به اهتمام: صمد موحد، تهران: طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۰). با چراغ و آینه، تهران: سخن.
- (۱۳۸۳). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: توس.
- شورل، ایو، (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی، مترجم: طهمورث ساجدی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳). کلیات سبک‌شناسی، چاپ دوم، تهران: فردوس.
- کفافی، محمدعبدالسلام، (۱۳۸۳). ادبیات تطبیقی، مترجم: سیدحسن سیدی، مشهد: به نشر.
- Blake, William. (1794), "The Tyger." *Songs of Experience*. *The Complete Poetry and Prose of William Blake*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, 1988, p. 24.
- (1988), "And did those feet in ancient time." *Milton: A Poem*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 95.
- (1988), "The Garden of Love." *Songs of Experience*, 1794. *The Complete Poetry and Prose of William Blake*, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 26

- . (1988), "Holy Thursday." Songs of Experience, 1794. The Complete Poetry and Prose of William Blake, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 19.
- . (1988), "The Chimney Sweeper." Songs of Experience, 1794. The Complete Poetry and Prose of William Blake, edited by David V. Erdman, Anchor Books, p. 23.
- . (1988). London. In D. V. Erdman (Ed.), The complete poetry and prose of William Blake (p. 26). Anchor Books.

معرفی نویسندگان

شهناز قاسمی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

(Email: shnaz.gasemi@iau.ac.ir)

(ORCID: 0009-0001-7399-6449)

حجت‌اله غ منیری: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

(Email: hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir : نویسنده مسئول)

(ORCID: 0000-0001-9388-4500)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Shahnaz Ghasemi: PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Bo.C., Islamic Azad University, Borujerd, Iran.

(Email: shnaz.gasemi@iau.ac.ir)

(ORCID: 0009-0001-7399-6449)

Hojjatollah Gh Moniri: Department of Persian Language and Literature, Bo.C., Islamic Azad University, Borujerd, Iran

(Email: hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir : Responsible author)

(ORCID: 0000-0001-9388-4500)